

نقد و بررسی زبان قوم در قرآن

رحمت الله نوری^۱

چکیده

در قرآن کریم، آیاتی در همسانی زبان پیامبر ﷺ با زبان قوم وجود دارد. ارتباط گفتاری به زبان گویشی مردم همراه با بار معنایی و فرهنگی، بازتاب عقاید نادرست عرب را در قرآن به دنبال دارد. لزوم هماهنگی زبان قرآن با فرهنگ زبانی و سطح افق فکری قوم و نیز، تفاوت‌های آن با فرهنگ زمانه، پاسخ‌گویی حل این مسأله است. پژوهش حاضر که با روشی توصیفی-تحلیلی سامان یافته آیات مربوط به زبان قوم را بررسی کرده و نتیجه پژوهش نشان می‌دهد که این آیات بیانگر پی‌آمدهای همسانی زبان قرآن با زبان قوم است. استفاده روان‌شناسانه از آرزوهای قوم، برخورد اصلاحی با واژگان قوم و بهره‌برداری از آرایه‌های ادبی آنان، از جمله نشانه‌های این پی‌آمد است. از آنجا که قرآن وحیی است که به زبان قوم نازل شده نه این‌که قرآن زبان قوم است، تفاوت آشکاری بین بازتاب فرهنگ زمانه و زبان قوم، می‌گذارد.

کلیدواژه‌ها: زبان قوم، فرهنگ زمانه، زبان قرآن، زبان دین، لزوم هم‌لسانی

^۱ . دانش‌آموخته دکتری تفسیر تطبیقی جامعه المصطفیٰ العالمیه

تردیدی نیست که هر گوینده‌ای برای انتقال معانی و مفاهیم مورد نظر به افراد دیگر، ناگزیر باید از شیوه‌های زبانی و بیانی آنها بهره گیرد. پیام‌های دینی نیز از این قاعده مستثنا نیست و از این رو پیام‌آوران دین که از میان مردم برانگیخته شده‌اند تا با توده‌های مردم سخن گویند و حقایق را برای آنان تبیین نمایند، باید به لسان مردم سخن بگویند و قوانین و احکام خود را در قالب زبان همان قوم، نازل کند. این حقیقت از آیات مختلفی از قرآن کریم استفاده و استنباط می‌شود؛ از جمله: مریم/ ۹۷؛ الدخان/ ۵۸؛ شعراء/ ۸۴؛ قصص/ ۳۴ و... از آیاتی که به عربی بودن زبان قرآن تأکید دارد نیز نتایج مشابهی به دست می‌آید. (نحل/ ۱۰۳؛ یوسف/ ۲؛ شعراء/ ۱۹) اما صریح‌ترین آیه در لزوم همسانی زبان پیامبر با زبان قوم، این آیه است: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم/ ۴) مراد از «لسان قوم» در این آیه، تنها لغت و زبان مردم نیست؛ زیرا گاهی ممکن است گوینده‌ای با زبان مردم سخن بگوید ولی مردم حرف او را درست نفهمند، بلکه مراد آسان و قابل فهم گفتن نیز هست؛ به گونه‌ای که مردم پیام الهی را بفهمند، چنانکه در آیات دیگر می‌فرماید: «يَسِّرْنَا لَهُ لِسَانَكَ» (مریم/ ۹۷) حضرت موسی (علیه السلام) نیز از خداوند می‌خواهد که گره از زبانش گشوده شود تا مردم کلامش را بفهمند «وَأَحْلَلْ عُقْدَهُ مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي» (طه/ ۲۷ - ۲۸) این قاعده‌ی کلی (گویش به زبان قوم) در فرستادن تمام رسولان الهی، در زمینه انزال کتب آسمانی جاری گشته است: «وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا» (شوری/ ۷) و بدین گونه «قرآن عربی» به سوی تو وحی کردیم تا - مردم - مکه و کسانی را که پیرامون آنند، هشدار دهی.

کسانی که به بررسی زبان قوم در قرآن پرداخته‌اند می‌توان افراد ذیل را نام برد: سید محمد علی ایازی «پژوهشی درباره زبان قوم در قرآن»، ابوالقاسم علی دوست و همکاران «تحلیل همسانی زبان قرآن و قوم و پی‌آمدهایی آن» و مصطفی حسینی طباطبائی «زبان قوم، نه فرهنگ ایشان» نویسنده نخست با مراجعه به قرآن کریم و تفاسیر، تمام آیات که تصریح یا اشاره به زبان قوم داشته جمع‌آوری نموده و سپس از این جهت که زبان قوم چه ارتباط و تفاوت‌های با زبان قرآن و فرهنگ زمانه دارد را، به تحقیق نشسته. پژوهش حاضر نخست به بازشناسی «لسان» و «قوم» از دیدگاه لغت و اصطلاح پرداخته است. آنگاه، لزوم هماهنگی زبان دین با زبان قوم را در سه سطح نشان می‌دهد. رابطه آن با زبان قرآن و تفاوت با نظریه فرهنگ زمانه و ویژگی‌های لسان قوم بخش‌های دیگری این جستار را بخود اختصاص داده است.

۱. مفهوم‌شناسی واژگان «زبان» و «قوم»

در این جا به مفهوم‌شناسی دو واژه زبان و قوم از منظر لغت و اصطلاح به بررسی می‌پردازیم:

۱-۱. مفهوم‌شناسی زبان در لغت و اصطلاح

در لغت، «زبان» به اندام متحرک داخل دهان گفته می‌شود که مهم‌ترین ابزار گویایی و نیز لغت یک ملت یا جماعت است. (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۱۱۳۰) در اصطلاح زبان‌شناسی، زبان (Language) توانایی و استعداد ویژه انسان برای تولید سخن و ایجاد ارتباط پیام است که جنبه انتزاعی و غیر شخصی دارد و زیر بنای گفتار است، اما تکلم و گفتار (parole) یا (speech) نمود آوایی و کاربرد عملی این توانایی به هنگام گفتن و فهمیدن جملات است. (باطنی، ۱۳۷۸: ۱۲) و نیز گفته‌اند: «زبان» وسیله اظهار اندیشه پنهان آدمی است. (اگوست بک ۱۷۸۵-۱۸۶۷) (هادوی تهرانی، ۱۳۷۷: ۱۳۷) در قرآن کریم، واژه «لسان» به معنای متفاوت استعمال شده است؛ از جمله به معنای «لغت» (طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۶/۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۴: ۲۶۹/۱۰)، «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا لِيَلْسَنَ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم/۴) و هیچ فرستاده‌ای را، جز به زبان قومش نفرستادیم، یعنی به همان زبان گویشی مردم.

۲-۱. مفهوم‌شناسی قوم

مراد از «قوم» همان افراد و مخاطبان پیام الهی‌اند که در زمان نزول کتاب آسمانی یا صدور سخنان پیامبر ﷺ حضور دارند و در تعبیر «لسان قوم» قطعاً عناصر اساسی «قومیت» مانند نژاد، رنگ و قبیله و... رنگ می‌بازد و تنها عنصر «لسان» که وجه مشترک همه مخاطبان است، مورد توجه قرار می‌گیرد؛ چه این که حضرت لوط پس از هجرت، به زبان مردم و مخاطبان محل مأموریت خود با آنها سخن می‌گفت و از مخاطبانش که هم‌قبیله با وی نبودند نیز به «قوم لوط» تعبیر شده است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۸/۱۲؛ علی دوست، قائمی‌نیا و رفیعی: ۱۳۹۲: ۱۹) پس قوم، همان مردم و مخاطبان‌اند، نه قبیله، نژاد و خانواده و «لسان قوم» همان «زبان مخاطبان» است. پس زبان قوم عبارت است از الفاظ یا عبارت‌های که بیانگر مقاصد گروهی است که وجه مشترکی باهم دارند.

۲. هماهنگی زبان دین با زبان قوم و ویژگی‌های زبان

در این گفتار به بررسی لزوم هماهنگی زبان دین با زبان قوم در سه سطح و ویژگی‌های زبان برای انتقال مفاهیم پرداخته می‌شود:

۲-۱. بررسی لزوم هماهنگی زبان دین با زبان قوم

درباره «زبان قوم» چند تصور و احتمال وجود دارد:

- استفاده پیامبران از زبان قوم، یعنی استفاده از لغت ایشان، به این معنا که اگر مردم عبری زبان باشند، پیامبر آنان به عبری سخن می‌گوید و اگر عرب باشند به عربی.
- استفاده از زبان مردم، یعنی رعایت سطح و افق فکری. یعنی پیامبر افزون بر این که از زبان آنان استفاده می‌کند، در سطح و افقی سخن می‌گوید که برای آنان قابل فهم باشد. مفاهیم و معانی کلام در سطحی است که زمینه ارتباط میان پیامبر و شنوندگان براحتی برقرار می‌شود.

- احتمال دیگر، زبان قوم را دارای سه ویژگی می‌داند:

- استفاده از لغت آنها.
- رعایت سطح و افق فکری آنها.
- رعایت هویت اجتماعی و مشخصه‌های که در آن عصر اقتضا می‌کند. یعنی زبان قالبی بیرونی دارد که منعکس کننده هویت اجتماعی و مشخصه‌های مردم آن عصر باشد. اما این زبان چند چهره است، یعنی در عین حال که پیامبر سطح دریافت مردم زمان خود را لحاظ می‌کند و الفاظ در قالب آن افق فکری ریخته می‌شود، ولی به گونه‌ای است که در همان دوران و زمان محدود نمی‌شود و در آن قالب محصور نمی‌شود و می‌تواند با هویت‌های دیگر و مخاطبان گوناگون ارتباط برقرار کند. (ایازی، ۱۳۷۶: ۱۰)

در نتیجه، مراد از «زبان قوم» در قرآن، دارای مفهوم عامی است که شامل سه سطح از معنا می‌شود: لغت قوم، فرهنگ زبانی قوم و سطح فهم قوم. در ادامه این سه معنا را بررسی می‌کنیم:

۲-۱-۱. لزوم هماهنگی با «لغت قوم»

بسیاری از مفسران و قرآن پژوهان معاصر در تفسیر آیه‌ای: «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَّسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» (ابراهیم، ۴)، از تعبیر «لسان قوم» استفاده‌ای معنای لغت نموده‌اند که فرستادگان خداوند به لغت و گویش قوم خودش، مأمور به ارشاد آنها شده‌اند،

چون فهم درست با آن امکان پذیر است. (طوسی، {بی تا}: ۶ / ۲۷۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲: ۴۶۶/۶) علامه طباطبایی واژه «لسان»، در آیه مذکور و نیز در آیه‌های «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء / ۱۹۵) را، به معنای لغت استعمال کرده است. (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۸/۱۲) برخی از قرآن پژوهان معاصر، معتقدند که مراد از عرفی بودن زبان قرآن؛ یعنی لغت و الفظی که قرآن به کار برده، همان لغت و الفظی بوده که آن قوم در بیان به کار می‌بردند. مبنای این معنا، لزوماً این خواهد بود که عنصر مفاهمه، تنها همان واژه‌ها و الفاظ است. (جلیلی، ۱۳۷۳: ۴۰) لذا، اینان معنای «لسان قوم» را در آیه فوق، واژگان گویشی دانسته‌اند که در این صورت مقصود از ارسال رسل به زبان قوم، این است که رسولانی که فرستاده شده‌اند هر یک از اهل همان زبانی بوده‌اند که مأمور به ارشاد اهل آن شده‌اند. بنابراین لازم است قرآن به لغت قوم و مخاطبان باشد. در این معنای لسان تردیدی نیست.

۲-۱-۲. لزوم هماهنگی با «فرهنگ زبانی قوم»

موافق و هماهنگ با فرهنگ قوم سخن گفتن قرآن، به این معنا خواهد بود که قرآن سخن حق و پیام نو خود را در ضمیر فرهنگی آن قوم کاشتن، و بهره جستن از فرهنگ، ادبیات، تاریخ، نوع معیشت آنان در ابلاغ و جا انداختن پیام و سخن خود، است. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۳۶) در موارد مختلف استعمال واژه «لسان» در قرآن کریم، معانی یکسانی را نمی‌توان ارائه کرد؛ آیات زیر برای مثال ذکر می‌شود:

۱. «فَأَنمَّا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَ تَنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا» (مریم / ۹۷)
۲. «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (الشعراء / ۱۹۵)
۳. «فَأَنمَّا يَسِرَّنَا بِلِسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ» (الدخان / ۵۸)
۴. «وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ» (النحل / ۱۰۳) و نیز، (قصص / ۳۴؛ شعراء / ۸۴؛ مریم / ۵۰؛ مائده / ۷۸؛ بلد / ۹)

قطع نظر از قرابت معنایی که در موارد استعمال واژه لسان در آیات فوق وجود دارد، تفاوت‌های روشنی نیز به چشم می‌خورد. در چهار آیه نخست، «لسان» اعم از لغت است و شامل تمام قابلیت‌های مربوط به یک «فرهنگ زبانی» می‌شود. اما این که برخی از اندیشمندان اسلامی «لسان قوم» را به «لغت عرب» محدود کرده‌اند، (طباطبائی، ۱۳۷۴: ۱۸/۱۲) به نظر می‌رسد این حصر دلیل قانع کننده‌ای ندارد. ضمن اینکه پذیرش این حصر، برخی را بر آن داشت که ورود الفاظ تازه‌وارد و بیگانه به زبان قرآن را منکر شده، به دنبال توجیه عربی بودن تمام واژگان باشند. پس زبان قوم، معنایی وسیع‌تر از لغت دارد

و شامل تمام چیزه‌هایی می‌شود که از طریق آن می‌توان مقاصد را به دیگران منتقل کرد. (ایازی، ۱۳۷۶: ۳۶) بر این اساس، لزوم «هماهنگی با فرهنگ زبانی قوم» از آن جا ناشی می‌شود که قرآن کتاب هدایت و راه نجات انسان‌ها است و لازمه چنین امری آن است که خداوند با زبانی سخن بگوید که گسترده‌ترین مخاطبان را در برگیرد و موجبات هدایت عموم مردم را فراهم آورد.

۲-۱-۳. لزوم هماهنگی با «سطح افق فکری قوم»

در قرآن کریم آیاتی وجود دارد که قرآن کتابی قابل فهم است و مخاطبان آن، به درستی می‌توانند مطالب آن را درک نمایند. مانند آیات: «بَيِّنُ لِلنَّاسِ» (آل عمران / ۱۳۸)، «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» (نحل / ۱۸۹)، «بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ» (شعراء / ۱۹۵)، «يَسِّرُنَا هُ لَيْسَانِك» (مریم / ۹۷). تأکید خداوند در آیه‌ای «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رُسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ» این معنا را نیز می‌رساند که هدایت و تربیت هر قومی بوسیله پیامبر و کتاب آسمانی، وقتی میسر و ممکن است که آنان پیام آن پیامبر را درک کنند و زبان آن کتاب را بفهمند (مرادی، ۱۳۸۲: ۱۱۱) و مراد از «لسان قوم» لسان فرهنگی و افق فکری مردم است، بخصوص با توجه به اینکه سطح فرهنگی مردم، متفاوت است و انبیا طبعاً باید همه مردم را در تبلیغ مد نظر قرار می‌دادند. از این‌رو، به نظر می‌رسد علاوه بر لزوم هماهنگی زبان دین با «لغت» و نیز «عرف محاوره» معنای سومی نیز برای «لسان قوم» لازم است و آن این‌که، زبان دین باید هماهنگ با سطح ادراک قوم باشد و پیامبر اسلام ﷺ که برخاسته از مردم عرب است، باید حقایق وحی و فرهنگ ابتکاری قرآن را با زبان قوم خودش ارائه کند. مراد از آن «هماهنگی با سطح افق فکری قوم» این است که پیامبر سطح سخن گفتن خود را همگون دانش مردم نماید تا مخاطبین توان آموختن را داشته باشند، نه اینکه تمام مراتب پیام خویش را نیز، هم سطح افق دانش مردم سازد؛ زیرا پیامبران برای تعالی و بالندگی جامعه بشری برانگیخته شده‌اند و سخنی برتر از اندیشه‌های انسانی دارند. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۴۰) و به همین جهت فرموده: «مَا كَلَّمَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ الْعِبَادَ بَكْنَه عَقْلَه قَطُّ؛ پیامبر هرگز با حقیقت و مرتبه بالای عقل خویش با مردم سخن نگفت» (کلینی، ۱۳۸۸: ۲۳/۱) این رویکرد قرآنی (همسانی با افق فکری جامعه) بدان معنا نیست که قرآن به نیازها و سطح افق فکری قوم محدود است و در همان قالب می‌ماند! بلکه قرآن در عین این‌که نیازها و شرایط محیط و سطح افق فکری مخاطبان خود را در نظر گرفته، به گونه‌ای سخن گفته که معارف و تعالیم عملی آن جاویدان و فراگیر است. قرآن افزون بر رعایت لغت و سطح فکر مخاطبان، و سخن گفتن در قالب مفاهیمی که هویت اجتماعی و مشخصه‌های عصر آنان را دربر دارد، قابلیت آن را دارد که با هویت‌ها و

مخاطب‌های دیگر جوامع نیز ارتباط برقرار کند. (رضایی، ۱۳۸۸: ۱۵۶) بسیاری از مفسران در ذیل آیه لسان قوم، به‌همانگی آن با سطح افق فکری و فهم عرف اشاره کرده‌اند و روایاتی نیز، در تأیید لزوم همانگی نقل کرده‌اند، (موسوی قزوینی، ۱۴۲۷: ۵۰/۳) از جمله این حدیث نبوی: «أنا معاشر الأنبياء أمرنا أن نتكلم الناس على قدر عقولهم؛ ما پیامبران مأمور هستیم هم افق درک مردم سخن بگوییم» و «انا معاشر الانبياء أمرنا ان نتكلم الناس على قدر عقولهم» (کلینی، ۱۳۸۸: ۲۳/۱). البته این بدان معنا نیست که پیامبران برخلاف عقل و علم با مردم سخن می‌گفتند و هر مطلب خلاف واقعی را تأیید می‌کردند بلکه به اندازه ظرفیت علمی و عقلانی مخاطب سخن گفتن، لازمه کار تبلیغ صحیح و مؤثر این است که هر گوینده عاقل و حکیمی این مطلب را رعایت می‌کند و سطح مطالب عالی را با ذکر مثال‌هایی پایین می‌آورد تا شنونده متوجه شود. قرآن نیز از این روش بارها استفاده کرده و مثال‌های متعددی آورده است. (دامن پاک مقدم، ۱۳۸۰: ۱۳۴)

۲-۲. ویژگی‌های لسان قوم

زبان انسان برای انتقال مفاهیم ویژگی‌های شناخته شده مخصوص به خود دارد؛ چیش واژگان همراه فنون فصاحت و بلاغت و رعایت فضای سخن به تناسب ویژگی‌های مخاطب از خصوصیات و ویژگی‌های زبان قوم است.

۲-۲-۱. چیش واژگان

واژگان گویشی که تشکیل دهنده اسکلت هر زبان می‌باشد، هویت اصلی هر زبان را شکل می‌دهد البته منظور واژه‌ها با مفاهیم است که عامل انتقال مقاصد می‌باشد و واژه‌هایی که عامل انتقال مفاهیم می‌باشند، همواره در حال تغییر و تحولند. یا جایگزین می‌شوند و یا ساختار آنها تغییر می‌کند. باروری و پالایش و ویرایش از ویژگی‌های زبان هاست که به زبان تکامل می‌دهد. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۳۶؛ دامن پاک مقدم، ۱۳۸۰: ۱۲۳)

۲-۲-۲. قراردادی بودن مفاهیم

رساندن مفاهیم توسط واژه‌ها یک امر ذاتی نیست بلکه اعتباری و وابسته به قرارداد محاوره می‌باشد. این سخن باطل است که کسی ادعا کند مفاهیم اثر ذاتی الفاظ می‌باشد؛ اگر ذاتی بود باید هر واژه‌ای برای هر کس همان مفهوم خاص را می‌رساند و نیازی به فراگیری زبان نباشد. در هر زبانی برای هر واژه‌ای مفهوم خاصی قرارداد شده است، رساندن آن مفهوم نیاز به آشنایی با قراردادهای آن زبان را دارد، بدون آشنایی با

قراردادهای آن زبان، واژگان آن زبان نامفهوم خواهد بود. از این قرارداد که ناشی از ایجاد انس بین واژه و مفهوم می‌باشد تعبیر به «وضع» می‌شود و چون قراردادی است نه حقیقی قابل تغییر است اگر فرضاً واژه دیگری به جای «ماء» برای مایع روان در نظر گرفته می‌شد همان واژه این مفهوم را می‌رساند. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۳۶) بر این اساس رساندن مفاهیم یک امر قراردادی است.

۲-۲-۳. قواعد دستوری و فنون سخن

هر زبانی قواعد نگارشی و ویرایشی خاص خودش را دارد و همان طور که واژگان زبان قراردادی می‌باشد، قواعد سجاوندی (گرامر) ویرایشی آن نیز امری است قراردادی که برخاسته از ادبیات آن قوم است. قرآن که به زبان قوم عرب نازل شده است افزون بر واژگان عرب از تمام قواعد و ترازهای زیبایی در رساندن پیام بصورت روان، رسا و شیوا بهره برده است و از مسائلی که موجب کاستی و نقص در محتوای پیام می‌شده پرهیز نموده است. (همان: ۲۳۷ - ۲۳۸) از سوی دیگر عبارت «لسان قوم» در آیه‌ای «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُبَيِّنَ لِقَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» نیز، اطلاق دارد و افزون بر گویش شامل شیوه و سبک بیان نیز می‌گردد. وجود کلمه «مُبَيِّنٌ» در آیه «هَذَا لِسَانُ عَرَبِيٍّ مُبَيِّنٌ» یا تعبیر «لِيُبَيِّنَ لَهُمْ» در آیه مذکور قرینه روشنی بر این مدعاست. (دامن پاک مقدم، ۱۳۸۰: ۲۷۷)

۲-۲-۴. فضای سخن

در سخن گفتن باید فضا، یعنی شرایط روحی، مکانی و زمانی مخاطب رعایت شود و همان طور که ویژگی‌های مخاطبان با سطوح گوناگون، متفاوت هستند، فضای سخن نیز به فراخور تناسب مخاطب متفاوت خواهد بود. یک سخنگوی آگاه و حکیم باید با آگاهی از فضای سخن خویش، تناسب و شرایط مخاطب خود را در نظر بگیرد. یعنی پیام و مطلب عمیق را با گفتاری ساده و روان طرح کند. اگر سخنگو رعایت فضای سخن را نکند، مخاطب خویش را از دست خواهد داد و با او بیگانه خواهد شد. به این جهت، رعایت فضای سخن از ویژگی‌هایی محاوره و تفاهم می‌باشد و بازتاب فرهنگ مخاطب نیست. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۳۷؛ دامن پاک مقدم، ۱۳۸۰: ۱۲۴) بنابراین، قرآن هم از تمام این شیوه‌ها کاملاً بهره گرفته و آن نوع محورها که در ساختار سخن از جهت روانی و رسایی و شیوایی و رساندن محتوا تأثیر داشته است و موجب کاستی و نقص در مقصود یا ساختار سخن نمی‌شده است، آن‌ها را به کار گرفته است. در حقیقت فنون سخن را در حد

اعلا به کار گرفته و از تمام عوامل کاستی و نقص پرهیز نموده است. (مصباح یزدی، ۱۳۷۵: ۸)

۲-۳. پی آمدهای لسان قوم

خداوند همه پیامبران را، بدون استثنا، به زبان مردم منطقه رسالتشان مبعوث کرده است. اما زبان مردم منطقه‌ای رسالت بار معنایی ویژه دارد. چون فلسفه ارسال انبیا به زبان مردم، تبیین دقیق معارف الهی و تفهیم آن برای مردم است؛ سخن گفتن با زبان مردم لوازم ذیل را به دنبال دارد که گریز ناپذیر است:

۲-۳-۱. استفاده روان شناسانه از آرزوهای قوم

قرآن از میان خواسته‌ها و آرزوهای فراوان قوم با ظرافت خاصی برخی را انتخاب کرده است، و آن یک نوع استفاده روان شناسانه قرآن از روش مطلوب در تربیت و سازندگی در جهت اهداف عالی و تربیتی‌اش است تا ابزار تشویق به ایمان و عمل صالح باشد (مسعودی، ۱۳۹۱: ۲۳۹) به عنوان نمونه خداوند برای بهشت موعود توصیفاتی را ذکر می‌کند: «وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ» (بقره/۲۵) البته صرف انطباق آرزوهای یک ملت با آنچه که خداوند در بهشت برای آنان مهیا می‌کند، دلیل بر آن نیست که قرآن این آرزو را از مردم وام گرفته، بلکه این می‌تواند شاهدهی بر این مطلب باشد که قرآن طبق فطرت مردم سخن گفته است. توصیف زیبایی و خرمی سایه درختان و جوی‌های روان نه تنها برای صحراگردان و بادیه‌نشینان جذابیت ندارد، بلکه به مقتضای طبع انسان سخن گفته است. (معرفت، ۱۳۸۵: ۲۴۵) قرآن سرشار از تعابیر و توصیفاتی است که مطابق فطرت مردم می‌باشد. به طور طبیعی در توصیف ارزش‌ها و تبیین حقایق هستی از واژگانی از قبیل آب، سبزه، طبیعت زیبا، باغ و بوستان تخت‌سریر، حور العین، غلمان استفاده می‌شود، که هیچ‌گونه مابینتی با ارزش‌های دینی ندارند، قرآن از این دست توصیفات فراوان دارد، مانند: «مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ» (کهف/۳۱)

۲-۳-۲. برخورد اصلاحی با واژگان قوم

قرآن واژه‌های مورد استناد در جهان‌بینی و اعتقاد جامعه را تا جایی که می‌تواند نگهداری، اصلاح و تصحیح می‌کند و این نهایت تحفظ بر زبان قوم و مصلحت اندیشی برای کاستن تقابل‌ها و برقراری ارتباط ذهنی و کلامی است. مثلاً واژه‌هایی چون الله، ملائکه، جن، سبع سماوات، عرش، کرسی، قاب قوسین و ده‌ها کلمه دیگر پیش از اسلام

رایج بوده و از آن مفاهیم خاص استنباط می‌شده، آن واژه‌ها و مفاهیم را نگهداری، اصلاح و تصحیح می‌کند. (جواد علی، ۱۹۷۶: ۶/۱۰۲، ۳۳۶، ۴۴۹، ۷۰۵) قرآن برخورد انکاری نیز، در مقابل واژگان قوم داشته است و آن زدودن مقوله‌های خرافی فرهنگ عرب جاهلی و عقاید شرک آلود و تأسیس فرهنگ مثبت.

۲-۳-۳. بهره‌برداری از آرایه‌های ادبی قوم

زبان قوم در بردارنده مجاز، تشبیه، کنایه و تمثیل است. قرآن نیز، که به زبان قوم نازل شده، برای فهماندن مطالب عالی خود از ابزارهای تشبیه، کنایه، تمثیل و ده‌ها فن سخنوری برای القای مطلب و بهتر فهماندن استفاده می‌کند. (صفار، ۱۹۷۶: ۱۳۴) این سخن به آن معنا نیست که قرآن از تشبیهات بی‌ریشه و باطل استفاده کند، اما برخی قرآن پژوهان معاصر، از تشبیهات قرآنی، تأثیرپذیری قرآن را نتیجه گرفته و گفته‌اند: گاهی قرآن از عادات و رسم زبانی معهود، استفاده کرده و به اصطلاح، بر طبق زبان قوم، (لسان قوم) (ابراهیم/ ۴) سخن گفته است؛ و مانند: *طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ*؛ (صافات/ ۶۵) «[درخت زقوم] میوه‌اش، گویی سرهای شیطان است» (رضایی، ۱۳۸۸: ۱۳۷؛ خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۹۴-۹۵) در مورد استفاده قرآن از تشبیهات معهود چند مطلب باید مورد بررسی قرار گیرد:

اولاً، قرآن در بیش از پنجاه مورد از تشبیهات عرف استفاده کرده است، (رضایی، ۱۳۸۸: ۱۵۹) اما این به معنای پذیرش لوازم کلامی و علمی آن ضرب المثل و تشبیه نیست؛ مثلاً در مورد آیه: «*طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الشَّيَاطِينِ*» چنین نیست که قرآن تحت تأثیر فرهنگ عرب جاهلی قرار گرفته باشد. بلکه از یک ضرب المثل معهود عرب استفاده کرده است و نمی‌خواهد بگوید که شیطان سر دارد و سر او چگونه است، بلکه می‌خواهد «بد چهره بودن زقوم» را به تصویر بکشد یا «تلخی و منظره شوم و کریه درخت زقوم» را به سرهای بدخیم شیطان‌ها تشبیه کند. (احمدی، ۱۳۷۶: ۲۴۴)

ثانیاً، قرآن در تبیین معارف و مقاصد خود از تمثیل و تشبیه کمک گرفته تا مطالب عمیق توحیدی خود را محسوس‌تر و به ذهن مخاطب نزدیک‌تر کند و درخور فهم همگان قرار دهد. استفاده قرآن از تشبیهات برای تأثیر گذاشتن در ذهن مخاطبان، ضروری و پسندیده است؛ زیرا عموم مردم تنها از راه زبان تشبیه که نمادهای محسوس و متداول است، می‌توانند پیام دریافت کنند. (فراستخواه، ۱۳۷۶: ۲۶۱)

ثالثاً، استفاده قرآن از تشبیهات عرف، در اصل مطالب و محتوا و معارف بلند آن تأثیری ندارد، بلکه استفاده‌ای ابزاری و انتقالی است تا مطالب وحیانی را از راه تشبیهات به مخاطب برساند، برای مثال، متلاشی شدن کوه‌ها در روز قیامت را به پشم حلاجی

شده، «وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنفُوشِ»، (قارعه/ ۵) پراکنده شدن مردم در روز قیامت را به پراکنده شدن ملخ‌ها، «يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُنْتَشِرٌ»، (قمر/ ۷) شعله‌های آتش را به شتر زرد موی، «إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ، كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ»، (مرسلات/ ۳۳ و ۳۴) و روش عذاب قوم عاد را، به کنده شدن نخل «تَنَزَعُ النَّاسُ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ»، (قمر/ ۲۰) تشبیه کرده است. همه حکایت از این دارند که «مشبه به» در بین عرف عرب محسوس بود و استفاده از آن، درک مفاهیم قرآن را آسان می‌کرد است. افزون بر این، همه جوامع تشبیهاتی دارند که شعرا و خطیبان و نویسندگان از آن‌ها استفاده می‌کنند؛ چرا که از قوانین و ادبیات همان قوم است. پیامبر اسلام ﷺ نیز که برخاسته از مردم عرب است، باید حقایق وحی و فرهنگ ابتکاری قرآن را با زبان قوم خودش ارائه کند. پس این رویکرد قرآن (بهره‌گیری صحیح از زبان قوم) بدان معنا نیست که قرآن به نیازهای آنان محدود است و در همان قالب می‌ماند! قرآن در عین این‌که نیازها و شرایط محیط و سطح افق فکری مخاطبان خود را در نظر گرفته، به گونه‌ای سخن گفته که معارف و تعالیم عملی آن جاویدان و فراگیر است. (رضایی، ۱۳۸۸: ۱۵۶) پس ابزارهای انتقال فرهنگ در ماهیت وحی الهی و واقعیت‌ها دخالتی ندارد.

۳. زبان قوم، رابطه آن با زبان قرآن و تفاوت آن با فرهنگ زمانه

در این گفتار به بررسی رابطه زبان قوم با زبان قرآن و تفاوت آن با نظریه فرهنگ زمانه پرداخته می‌شود.

۳-۱. رابطه زبان قوم و زبان قرآن

زبان قوم هم‌سطح و همسان با زبان قرآن است؛ تحلیل همسانی این دو نظریه در دو حیطة تحقق می‌یابد:

۱. همسانی با عرف عام قرآنی؛ به این معنا که تمام قابلیت‌های محاوره و مفاهیم عرفی که مخاطب انتظار دارد، در زبان قرآن تدارک شده است و هیچ‌گونه کاستی‌ای در آن یافت نمی‌شود؛ یعنی تمام قواعد و قراردادهای عرفی در نظامات ثابت زبانی، در زبان قرآن رعایت شده است و بهانه‌ای برای مخالفت یا ادعای عدم فهم برای مخاطب نمی‌گذارد. تعداد حروف و مخارج آنها در قرآن، همان حروف و مخارج متداول عرب است. واژه‌گان مورد استفاده در قرآن، واژگان متعارف میان مخاطبان است، قواعد دستوری قرآن، قواعد مورد استفاده در زبان عرب است، شیوه ساخت معنا، همان شیوه متداول عرب است.

۲. همسانی با عرف خاص قرآنی؛ به این معنا که قرآن از سایر قابلیت‌های محاوره‌ای در عرف‌ها غافل نیست و همان الفاظ و واژگان مصرف‌شده برای هم زبانی با عرف عام را چنان به طرز اعجاز گونه‌ای آرایش می‌دهد که پاسخ‌گوی نیازهای معرفتی عرف‌های خاص نیز است. این عرف‌های خاص، گستره فراوانی از اندیشمندان، پیروان سایر ادیان، ادیبان، شاعران، عارفان، حاکمان و... آن‌هم نه در محدوده زمانی و مکانی خاص را شامل می‌شود. این قابلیت‌های زبانی قرآن، پشتوانه مأموریت جهانی این کتاب است. (علی دوست؛ قائمی نیا؛ رفیعی، ۱۳۹۲: ۲۵-۲۶) از این‌رو، در حدیث رضوی به نقل از جدش امام صادق (علیه السلام) آمده است: *إن الله تبارک و تعالی لم يجعله لزمان دون زمان و لناس دون ناس، فهو فی کل زمان جدید و عند کل قوم غرض إلی یوم القیامه؛ قرآن نه برای زمانی خاص و نه افراد خاصی، محتوای آن به گونه‌ای طراحی شده است که هر کس در هر زمانی با آن مواجه می‌شود، سهم خود را از آن بر می‌دارد.* (مجلسی، ۱۴۰۳: ۲۸۰/۲) و نیز، بر اساس آیات ذیل: زخرف/ ۳، شعراء/ ۱۹۴، یوسف/ ۲ و ابراهیم/ ۴، زبان قوم همسان با زبان قرآن است. این هم‌زبانی برای ایجاد انس و سازگاری با قوم و فراهم کردن زمینه تعقل و آشنایی بیشتر با کتاب آسمانی است. یعنی از همان واژگان گفتاری متداول در عصر نزول بهره‌گرفته است. به‌نحوی که از روان‌ترین و رساترین واژگان متداول گفتاری به‌سان زیباترین سخن که همگان را به چالش فرا می‌خواند پدید آورده است. (دامن پاک مقدم، ۱۳۸۰: ۳۹)

۳-۲. تفاوت زبان قوم با نظریه فرهنگ زمانه

این بحث در مقام تبیین این حقیقت است که اگر قرآن به زبان قوم است چه فرقی با نظریه بازتاب فرهنگ زمانه دارد؟ در پاسخ باید گفت، میان اینکه بگوییم قرآن وحیی است که به زبان قوم است و اینکه بگوییم اصلاً قرآن زبان قوم است تفاوت وجود دارد؛ زیرا:

۱. در صورت اول، گیرنده وحی از درون با مبدأ اعلی ارتباط برقرار می‌کند، یک سلسله حقایق و معارف از جانب خداوند به‌وی تفهیم و در قالب الفاظ بر زبانش جاری می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳: ۱۹)، در این صورت از نظر به کارگیری واژه، قواعد ادبی و ارتباط با مخاطب آنچه به‌عنوان یک کتاب هدایت‌جاویدان لازم است، رعایت می‌گردد. همچنین سطح دریافت مخاطبان و شرایط فرهنگی و پرسش‌های آنان را در نظر می‌گیرد و کلام را مناسب با این مسائل عرضه می‌دارد، چون در زبان قوم مجاز، استعاره، کنایه، تمثیل، نظم و دهها مساله ادبی دیگر وجود دارد، بنابراین

طبیعی است که قرآن به همین گونه آورده شود و مطالب در سطحی قابل قبول برای مخاطبان عصر، عرضه شود ولی به این معنا نیست که تمام آنچه در ادبیات و فرهنگ قوم است در این زبان منعکس است. صورت دوم، در حقیقت عینیت و وحدت میان وحی با زبان قوم است. به لسان قوم نیست، خود لسان قوم است. در این فرض، می‌توان گفت همان نظریه بازتاب فرهنگ زمانه می‌باشد. (ایازی، ۱۳۷۶: ش ۱۰)

۲. در صورتی که قرآن به زبان قوم آورده شده باشد، قرآن هویت و زبانی مستقل دارد که از واژگان و مفاهیم قوم استفاده می‌کند. سطح ذهنی آنان را رعایت و پیام قرآن برای همه اقشار اجتماعی آورده می‌شود، چنان که می‌فرماید: «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا» (سبا/ ۲۸)، از اهداف اصلی دین خارج نمی‌گردد و خود را به اموری که وظیفه پیامبران نیست در نمی‌افکند، در عین حال جلوه‌ها و نمودهایی از زبان قوم در آن یافت می‌شود. اما در صورتی که قرآن بازتاب فرهنگ زمانه باشد یا به تعبیری لغزنده‌تر، قرآن زبان قوم باشد، در این صورت قرآن همراه با قوم، منعکس کننده ایده‌ها، آمال و باورهای قوم است. دانستنی‌های قوم و فرهنگ حاکم بر آن عصر با تمام قامت در قرآن وجود دارد. (جلیلی، ۱۳۷۳: ۴۳)

۳. طبق دیدگاه زبان قوم، طرح مسائل به گونه‌ای است که وحی با یافته‌های مردم که ارتباطی با دین ندارد، تعارض نمی‌کند؛ زیرا لازمه به زبان قوم سخن گفتن، مانوس شدن با بخشی از افکاری است که ارتباط با دین ندارد. قرآن، یافته‌های علمی و تاریخی که در آن عصر مقبول جامعه می‌باشد را طرح می‌کند که مقابله با آن برای شنوندگانش قابل هضم نیست، البته مابین با ارزش‌ها و آرمان‌های جامعه هم نیست. مثلاً اگر دیدگاه متعارف مردم آن عصر درباره وضعیت آسمان و زمین طبق نظریه بطلمیوسی است، قرآن به مناسبت خلقت آسمان و زمین و حرکت ماه و خورشید، در کلمات و بیانات خود به طور صریح به این دیدگاه‌ها نمی‌پردازد و در پی ابطال و یا تصحیح آن بر نمی‌آید، گر چه کلامی هم نمی‌گوید که آن نظریه‌ها را تاکید و تثبیت کند. بلکه عبارات قرآن در این موارد ناظر به جنبه‌های هدایتی و اعتقادی و نتیجه گیری است. اما بنابر رویکرد بازتاب فرهنگ زمانه، نظریات علمی و فرهنگ مورد پذیرش قوم در قرآن منعکس است. (ایازی، همان) لذا می‌گویند: اگر در قرآن کریم هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی منعکس باشد، نباید انکار کرد و اگر پیشرفت علم، هیئت بطلمیوسی و طب جالینوسی را ابطال نمود، نباید نتیجه گرفت که احکامی از قرآن را ابطال کرده است؛ زیرا قرآن انعکاس افکار درونی پیامبر یا فرهنگ زمانه را باز یافته است. (خرمشاهی، ۱۳۷۴: ۹۵) و در جای دیگر، مسئله

هفت آسمان را از همین باب می‌دانند. (فراستخواه، ۱۳۷۶: ۱۴۱-۱۴۲) بنابراین، بسیار فرق است میان اینکه گفته شود قرآن نظریه‌های باطل را آورده و هدف از آوردن آنها تأیید و تثبیت نبوده است، با اینکه گفته شود قرآن در مقام بیان و مقابله با نظرات علمی و تاریخی نبوده و با گفتاری دو پهلو نخواستسته تأیید و تثبیت کند و نه با آن معارضه کند.

۴. یکی دیگر از فرق‌ها این است که اگر گفته می‌شود قرآن به زبان قوم است، واژه و مصطلحات نامأنوس در فرهنگ جاهلیت فقط برای به کارگیری نشانه استعمال می‌شود، نه بیشتر، به عنوان نمونه خداوند می‌فرماید: «يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعاً كَأَنَّهُمْ إِلَىٰ نُصْبٍ يُؤْفُضُونَ» (معارج/۴۳)، روزی که از قبرهای خود شتابان بیرون می‌آیند، گویی به سوی نشانه‌ای نصب شده به سرعت حرکت می‌کنند. واژه نصب در این آیه به سنگی گفته می‌شده که در محلی خاص و در خانه‌ای نصب می‌شد و به عنوان زیارت آن را طواف یا به‌عنوان بت و امر مقدس لمس می‌کرده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰: ۶۴۸/۳۰) قرآن از این واژه برای نشان دادن شتابندگی افراد در هجوم بسوی مرکز حسابرسی استفاده می‌کند و به طور تمثیلی این واژه را به‌عنوان علامت منصوب به کار می‌برد. بی‌گمان در عصر آغازین بعثت، بسیاری از واژه‌ها و مفاهیم به اموری متداول بود که مطابق باور آنان بود. بنابراین، نزول قرآن به‌زبان قوم در هر زمانی به معنای سخن گفتن وحی با واژگان گویشی قوم آن پیامبر و ویژگی‌ها و بایسته‌های آن است. و این کاملاً مغایر با سخن گفتن بر اساس باورها و اندیشه‌های قوم می‌باشد و التزام به این معنا، که در قالب لفظ در آمدن وحی ناگزیر از آن است لزوماً به‌معنای تأثر از باورهای قوم نیست؛ زیرا آن نقش‌آفرینی در رساندن پیام غنی وحی و محتوای ملکوتی آن دارد. پذیرش این نظر، پی‌آمد ناهنجاری ندارد و با اهداف رسالت و ویژگی‌هایی قرآن که صدق و حق است، همخوانی دارد. اما پذیرش نظر بازتاب فرهنگ زمانه، ناهنجاری‌های غیر قابل جبران در پی دارد.

نتیجه‌گیری

خداوند همه پیامبران راه بدون استثنا، به زبان مردم منطقه رسالتشان مبعوث کرده است؛ زیرا خداوند می‌فرماید: و ما أرسلنا من رسول إلا بلسان قومهم. «زبان قوم»، در قرآن دارای مفهوم عامی است که شامل سه سطح از معنا می‌شود. زبان انسان برای انتقال مفاهیم و ویژگی‌های شناخته شده مخصوص به خود دارد؛ چپش واژگان، قراردادی بودن مفاهیم، قواعد دستوری و فنون سخن و فضای سخن از خصوصیات و ویژگی‌های زبان

قوم است. البته سخن گفتن با زبان مردم لوازمی را نیز، به دنبال دارد که گریز ناپذیر است؛ استفاده روان شناسانه از آرزوهای قوم، نگهداری و اصلاح برخی واژه‌های مورد استناد در جهان بینی قوم و استفاده از آرایه‌های ادبی قوم را می‌توان نام برد. در مقایسه‌ای بین زبان قوم با زبان قرآن و فرهنگ زمانه به این نتیجه رسیده است که زبان قوم همسان با زبان قرآن می‌باشد؛ این همسانی در دو حیطه تحقق می‌یابد. اما آن با فرهنگ زمانه ارتباط ندارد؛ یعنی زبان قوم هرگز موافق با فرهنگ و عقاید نادرست قوم نیست بلکه هم لسان با قوم است.

منابع:

- قرآن کریم.
- احمدی، حبیب الله، (۱۳۷۶)، پژوهشی در علوم قرآن، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ اول.
- ایازی، سید محمد علی، (۱۳۷۶)، «نظریه بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن»، قم، مفید، شماره ۱۰.
- ایازی، محمد علی، (۱۳۷۶)، «پژوهشی درباره زبان قوم در قرآن»، نامه مفید، شماره ۹.
- باطنی، محمد رضا، (۱۳۷۸)، زبان و تفکر، تهران، آبانگاه.
- بهاء الدین خرمشاهی، (۱۳۷۴)، «بازتاب فرهنگ زمانه در قرآن»، بینات، شماره ۵، دوره دوم.
- جلیلی، سید هدایت، (۱۳۷۳)، «وحی در هم‌زبانی با بشر و هم‌لسانی با قوم»، کیان، شماره ۲۳، دوره چهارم.
- جواد، علی، (۱۹۷۶)، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، للملايين.
- حسینی طباطبائی، مصطفی، (۱۳۷۴)، «زبان قوم، نه فرهنگ ایشان!» بینات شماره ۶، دوره دوم.
- دامن پاک مقدم، ناهید، (۱۳۸۰)، بررسی نظریه عرفی بودن زبان قرآن، تهران، نشر تاریخ و فرهنگ، چاپ اول.
- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷)، لغت نامه، تهران، چاپ دوم.
- رضایی، حسن رضا، (۱۳۸۸)، «مستشرقان و تأثیرپذیری قرآن از فرهنگ زمانه»، مجلات تخصصی قرآن پژوهی خاورشناسان، شماره ۶.
- صفار، ابتسام مرهون، (۱۳۸۷ ق، ۱۹۷۶ م) (التعبیر القرآنیة و البیئة العربیة فی المشاهد القیامه، النجف، مطبعة الآداب، الطبعة الاولى).

- طباطبایی، سید محمد حسین، ترجمه: سید محمد باقر موسوی همدانی (۱۳۷۴ ش)، میزان، قم، دفتر انتشارات اسلامی جامعه‌ی مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ پنجم.
- علی دوست، ابوالقاسم؛ قائمی نیا، علی‌رضا؛ رفیعی، محمد حسین، (۱۳۹۲)، «تحلیل همسانی زبان قرآن و زبان قوم و پی آمدهای آن»، ذهن، شماره ۵۴.
- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ ق)، مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم.
- فراستخواه، مقصود، (۱۳۷۶) زبان قرآن، تهران، علمی و فرهنگی، چاپ اول.
- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۸۸)، الکافی، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
- محمد تقی مصباح یزدی، (۱۳۸۳)، «وحی شناسی»، فصلنامه قرآنی کوثر، زمستان، شماره ۱۵.
- مرادی، محمد، (۱۳۸۲)، امام علی (علیه السلام) و قرآن، روش‌ها و گرایش‌های تفسیری، تهران، هستی نما، چاپ اول.
- مسعودی، سعید، (۱۳۹۱)، قرآن و فرهنگ زمانه، قم، مؤسسه بوستان کتاب، چاپ اول.
- مصباح یزدی، محمد تقی، (۱۳۷۵)، «در میزگرد زبان دین» معرفت، شماره ۱۹، دوره پنجم.
- معرفت، محمد هادی، (۱۳۸۵) نقد شبهات پیرامون قرآن کریم، ترجمه حسن حکیم باشی و دیگران، قم، انتشارات التمهید.
- مقصود فراستخواه، (۱۳۷۶)، «قرآن، آراء و انتظارات گوناگون»، دانشگاه انقلاب، شماره ۱۱۰.
- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، تهران، دار الکتب الإسلامیه، چاپ اول.
- هادوی تهرانی، مهدی، (۱۳۷۷) مبانی کلامی اجتهاد، قم، مؤسسه فرهنگی خانه خرد.